



درس ۲۱

تضمین

(۱) چشم حافظ زیر بام قصر آن حوری سرشت
شیوه‌ی **جَنَاتُ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ** داشت
«حافظ»

(۲) چه خوش گفت فردوسی پاک‌زاد
که رحمت بر آن تربت پاک باد،
«میازار موری که دانه‌کش است»
که جان دارد و جان شیرین خوش است»

«سعدی»

(۳) درویش بی‌معرفت نیارآمد تا فقرش به کفر انجامد ؛ **كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا**.
«سعدی»

* به مصراع دوم اولین بیت دقت کنید؛ شاعر بخشی از آیهی هشتم سورهی البینّه (۹۸) را در کلام خویش عیناً به کار برده است.^۱ او ضمن آن که در بیان مقصود خویش از این آیه استفاده کرده، با ایجاد تنوع در کلام سبب شده است که ذهن به وادی دیگری پای نهد؛ یعنی، به دنیای قرآن روی آورد و با دیدن این آیه، آن چه از قرآن و بهشت و... می داند در خاطرش تداعی شود و به سبب همین نکته از این بیت بیش تر لذّت ببرد.

* در شاهد دوم، سعدی بیتی را عیناً از فردوسی در سخن خویش آورده و خود با ذکر نام فردوسی به این نکته اشاره کرده است. او توانسته است با استفاده از این بیت، سه کار را هم زمان انجام دهد:

الف - مقصود خویش را به بهترین نحو ادا کند.

ب - با ایجاد تنوع در ذهن خواننده سبب التذاذ بیش تر وی شود.

پ - به اطلاع و آگاهی خویش از فردوسی و اثر ارزشمند او، شاهنامه، به طور غیرمستقیم اشاره کند.

این کار یعنی استفادهی شاعر از آیهی قرآن، مصراع یا بیت شاعر دیگر و... **تضمین** خوانده می شود.

* در آخرین شاهد، سعدی بخشی از یک حدیث را به عینه در کلام خویش آورده و به اصطلاح، آن را تضمین کرده است. ارزشمندی این تضمین، ایجازی است که در آن وجود دارد. او توانسته است با استفاده از این حدیث - که پنج واژه بیش تر ندارد - ارتباط فقر را با ترک ایمان به بهترین وجه نشان دهد؛ در حالی که این نکته در صدها شعر و مقاله هم نمی گنجد.

علاوه براین، تنوعی که خواننده از این کار احساس می کند، سبب التذاذ ادبی اوست و آگاهی او را از معارف اسلامی نیز نشان می دهد.

۱ - آوردن آیهی قرآن یا حدیث در سخن، «اقتباس» و «درج» نیز خوانده شده است.

تضمین^۱ : آوردن آیه، حدیث، مصراع یا بیتی از شاعری دیگر را در
اثنای کلام تضمین گویند. تضمین با ایجاد تنوع، سبب التذاذ خواننده می‌شود.
پدید آورنده‌ی ایجاز در کلام است و آگاهی شاعر را از موضوعات مختلف
نشان می‌دهد.

هرقدر تضمین طبیعی‌تر باشد، هنری‌تر است.

خودآزمایی

– در شعرها و جمله‌های زیر، آرایه‌ی تضمین را بیابید و مورد تضمین شده را تعیین کنید.

چه زخم چونای هر دم ز نوای شوق او دم
که لسان غیب خوش‌تر بنوازد این نوا را
همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی
به پیام آشنایی بنوازد آشنا را
«شهریار»

گفت : غالب اشعار او (سعدی) در این زمین به زبان پارسی است. اگر بگویی به فهم نزدیک‌تر
باشد. کَلَّمَ النَّاسَ عَلَى قَدَرِ عُقُولِهِمْ.
«سعدی»

خیز تا خاطر بدان ترک سمرقندی دهیم
کز نسیمش بوی جوی مولیان آیدهمی
«حافظ»

– موسی (ع) قارون را نصیحت کرد که أَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ.

بهر این فرمود رحمان ای پسر
كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنِ اِیْ پسر
«مولوی»

۱ – اگر شاعر یا نویسنده‌ای مثلی را که پیش از وی رواج داشته در اثنای سخن خود بیاورد، بهتر و
منطقی‌تر آن است که تضمین خوانده شود؛ مانند:

تو نیکی می‌کن و در دجله انداز
که ایزد در بیابانت دهد باز
«سعدی»

که مصراع اول آن مثلی بوده است که قبل از سعدی رواج داشته و در قابوس‌نامه نیز آمده است.

بیداری زمان را با من بخوان به فریاد

ور مرد خواب و خفتی

«رو سر بنه به بالین، تنها مرا رها کن»

زینهار از قرین بد، زینهار

من جرعه نوش بزم تو بودم هزار سال

ور باورت نمی کند از بنده این حدیث

گر برکنم دل از تو و بردارم از تو مهر

«دکتر شفیعی کدکنی»

وَقَنَّا رَبَّنَا عَذَابَ النَّارِ

«(سعدی)»

کی ترک آبخورد کند طبع خوگرم

از گفته‌ی «کمال» دلیلی بیاورم

آن مهر بر که افکنم آن دل کجا برم؟

«حافظ»



تضاد

- (۱) گفتی به غمم **بنشین** یا از سرجان **برخیز**
فرمان برمت جانا، **بنشینم** و **برخیزم**
«سعدی»
- (۲) **شادی** ندارد آن که ندارد به دل **غمی**
آن را که نیست عالم غم، نیست عالمی
«استادهمای»
- (۳) تو نه مثل آفتابی که **حضور** و **غیبت** افتد
دگران **روند** و **آیند** و تو هم چنان که هستی
«سعدی»

(۴) بار فراق دوستان بس که نشسته بر دلم

می‌رود و نمی‌رود ناقه به زیر محلم

«سعدی»

* در بیت اول، دو فعل «بنشین و برخیز» به کار رفته است. این دو فعل از نظر معنی ضدّ یک‌دیگرند. تقابل در معنی سبب تداعی می‌شود و ذهن از این تداعی لذّت می‌برد. موسیقی معنوی بیت از مقابله این دو فعل پدید می‌آید.

* مثال دوم با چه واژه‌ای آغاز شده است؟ متضادّ این واژه چیست؟ شادی کلمه‌ای است که بیت با آن آغاز شده و غم که متضادّ آن است، در پایان مصراع آمده است. همراهی این دو واژه، ذهن را درگیر این سؤال می‌کند که این چه شادی‌ای است که از غم ناشی می‌شود و تلاش برای پاسخ دادن به این پرسش، سبب لذّت بردن خواننده از این بیت است.

* به سوّمین مثال دقت کنید؛ در این بیت چند واژه‌ی متضادّ می‌یابید؟ «حضور و غیبت» در مصراع اول و «روند و آیند» در مصراع دوم با یک‌دیگر تضاد دارند. این تضاد در کنار تشبیه پنهانی که در بیت به کار رفته، توانسته است در القای مفهوم مؤثر باشد و بر زیبایی سخن بیفزاید.

* در آخرین بیت، دو فعل از مصدر «رفتن» را می‌یابیم. این دو فعل کدام‌اند و چه تفاوتی دارند؟

«می‌رود و نمی‌رود» فعل‌هایی از مصدر «رفتن» هستند که یکی مثبت و دیگری منفی است. استفاده از دو فعل مثبت و منفی از مصدری یک‌سان، از تضادهای هنرمندانه و یکی از لطیف‌ترین آن‌هاست و می‌تواند موسیقی معنوی لازم را در بیت به‌وجود آورد.

تضاد: آوردن دو کلمه با معنی متضادّ است در سخن برای روشن‌نگری، زیبایی و لطافت آن.

تضاد قدرت تداعی دارد و از این رو سبب تلاش ذهنی می‌شود.
تضاد در شعر و نثر به کار می‌رود.

— در شعرها و عبارت‌های زیر، آرایه‌ی تضاد را مشخص کنید.

شمع دل دمسازم بنشست چو او برخاست

افغان زنظر بازان برخاست چو او بنشست

«حافظ»

ساحل افتاده گفت گر چه بسی زیستم

هیچ نه معلوم شد آه که من چیستم

موج زخود رفته‌ای، تیز خُرامید و گفت

هستم اگر می‌روم، گر نروم نیستم

«اقبال لاهوری»

بگویم تا بداند دشمن و دوست

که من مستی و مستوری ندانم

«سعدی»

دوهفته می‌گذرد کان مه دو هفته ندیدم

به‌جان رسیدم از آن تا به خدمتش نرسیدم

«سعدی»

نه کمال حسن باشد تُرشی و روی شیرین

همه بدمکن که مردم همه نیک‌خواه داری

«سعدی»

این‌که گاهی می‌زدم برآب و آتش خویش را

روشنی در کار مردم بود مقصودم، چو شمع

«صائب»

اگر دشنام فرمایی و گرنفرین، دعا گویم

جواب تلخ می‌زبید لب لعل شکر خارا

«حافظ»

— سخن در میان دو دشمن چنان گوی که اگر دوست گردند، شرم زده نباشی.

«سعدی»

«سعدی»

— گدای نیک انجام به از پادشاه بدفرجام.

«سعدی»

— هرچه زود برآید دیر نیاید.

هرچه جز بار غمت بر دل مسکین من است

برود از دل من، وز دل من آن نرود

«حافظ»

از تهی سرشار، جویبار لحظه‌ها جاری است،

چون سبوی تشنه کاندرا خواب بیند آب و اندر آب بیند سنگ

دوستان و دشمنان را می‌شناسم من، زندگی را دوست می‌دارم، مرگ را دشمن.

«اخوان ثالث»

تناقض^۱

- (۱) هرگز وجودِ **حاضرِ غایب** شنیده‌ای
 من در میان جمع و دلم جای دیگر است
 «سعدی»
- (۲) کی شود این روان من ساکن
 این چنین **ساکنِ روان** که منم
 «مولوی»
- (۳) گوش ترحمی کوکز ما نظر نیوشد
 دستِ غریبِ یعنی **فریاد بی‌صدا** ییم
 «بیدل»
- (۴) از **تهی سرشار**، جویبار لحظه‌ها جاری است.
 «اخوان»
- * در بیت اوّل، «حاضر و غایب» به هم اضافه شده‌اند و غایب، صفت حاضر واقع گردیده است. آیا از نظر منطقی چنین امری ممکن است؟ مسلماً خیر؛ انسانی که حاضر است، نمی‌تواند غایب باشد. به تعبیر دیگر، این دو صفت متناقض‌اند؛ یعنی، وجود یکی نقض وجود دیگری است اما شاعر این دو صفت متناقض را چنان هنرمندانه در ترکیب کلام خویش به کار برده که نه تنها پذیرفتنی می‌نماید بلکه به عنوان یکی از زیباترین بیت‌های فارسی، ضرب‌المثل شده است. موسیقی معنوی بیت، از این آرایه‌ی شاعرانه – که نوعی تناقض است – پدید می‌آید. این آرایه را **تناقض** (پارادوکس) می‌نامیم.

۱ – تناقض معادل پارادوکس (Paradox) است که در فارسی به «بیان نقیضی» و «متناقض‌نما» نیز ترجمه

* در مثال دوم، واژه‌های «ساکن» و «روان» هریک دو بار به کار رفته است. این دو واژه ضدیک دیگر و به تعبیری دقیق، متناقض اند. یعنی بود یکی بدون تردید، نبود دیگری را در پی خواهد داشت اما شاعر در مصراع دوم با این دو واژه چه کرده است. «روان» را صفت «ساکن» قرار داده و هنرمندانه مخاطب خویش را اقناع کرده است که امری را که عقلاً غیرممکن به نظر می‌رسد، بپذیرد. این آرایه‌ی هنرمندانه ذهن مخاطب را درگیر می‌کند و به کاوش وادار می‌دارد. به این ترتیب، تلاش ذهنی لذت بیش‌تری را عاید خواننده خواهد کرد.

* در مثال سوم، شما با ترکیب «فریاد بی‌صدا» روبه‌رو می‌شوید. راستی فریاد چیست؟ آیا چیزی جز صدای بلند است؟ اگر چنین است، چگونه می‌توان صدای بلند را با صفت بی‌صدایی توصیف کرد؟ اما شاعر چنین می‌کند و ما با طیب خاطر آن را می‌پذیریم. این آرایه‌ی شاعرانه، خالق موسیقی معنوی بیت است.

* در مثال چهارم، «تهی» متتم «سرشار» است اما این معنی از نظر منطقی پذیرفتنی نیست. می‌توان سرشار از هر چیزی بود؛ سرشار از علم، عقل و... اما نمی‌توان سرشار از تهی بود. به روایت ساده‌تر، عقلاً و منطقاً نمی‌توان پر از خالی بود؛ چرا که با پذیرفتن یکی، حکم به طرد دیگری خواهیم داد اما در عالم خیال شاعرانه، این تناقض پذیرفتنی است. به این دلیل که بسیاری از ما، بارها این شعر را خوانده و از آن لذت برده‌ایم بی‌آن که به این نکته بیندیشیم. زیبایی این شعر تا حدی برخاسته از آرایه‌ی تناقض است که در آن وجود دارد.

تناقض (پارادوکس): آوردن دو واژه یا دو معنی متناقض است در کلام؛ به گونه‌ای که آفریننده‌ی زیبایی باشد. زیبایی تناقض در این است که ترکیب سخن به گونه‌ای باشد که تناقض منطقی آن از قدرت اقناع ذهنی و زیبایی آن نگاهد.

خودآزمایی

— آرایه‌ی تناقض را در بیت‌های زیر بیابید.

زان سوی بحر آتش گر خوانی‌ام به لطف

رفتن به روی آتشم از آب خوش‌تر است

«سعدی»

دولت فقر خدایا به من ارزانی دار

کاین کرامت سبب حشمت و تمکین من است

«حافظ»

می‌خورم جام غمی هر دم به شادی رخت

خرم آن کس کاو بدین غم شادمانی می‌کند

«سلمان ساوجی»

چنین نقل دارم زمردان راه

فقیران منعم، گدایان شاه

«سعدی»

از خلاف آمدِ عادت بطلب کام که من

کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم

«حافظ»

مثال عشق پیدایی و پنهان

ندیدم همچو تو پیدا و پنهان

«مولوی»

زکوی یار می‌آید نسیم باد نوروزی

از این باد ار مدد خواهی چراغ دل برافروزی

«حافظ»

فلک در خاک می‌غلطید از شرم سرافرازی

اگر می‌دید معراج ز پا افتادن ما را

«بیدل»



حس آمیزی

(۱) بین چه می‌گویم.

(۲) خبر تلخی بود.

(۳) بوی بهبود ز اوضاع جهان می‌شنوم

شادی آورد گل و باد صبا شاد آمد

«حافظ»

(۴) از این شعرِ شیرین ز شاهنشاه عجب دارم

که سرتاپای حافظ را چرا در زر نمی‌گیرد؟

«حافظ»

(۵) حرف‌هایم مثل یک تکه چمن روشن بود.

* مثال نخستین را بارها در سخن روزمره شنیده‌اید؛ اکنون بار دیگر به آن دقت کنید. گفتار را با کدام حس درمی‌یابید؟ با حسّ شنوایی اما گوینده از شما می‌خواهد که سخن و گفته‌ی او را ببینید؛ یعنی، به جای شنیدن، سخن او را ببینید. این آمیختن دو حس را با یک‌دیگر حسّ آمیزی گویند.

* در مثال دوم، صفت تلخ به کار رفته است. تلخ صفت چیزی است که چشیدنی است اما در این سخن، صفت خبر واقع شده که شنیدنی است. دو حس با هم آمیخته‌اند و حسّ آمیزی پدید آمده است.

* در سوّمین شاهد، شاعر بوی بهبود زمانه را شنیده است. آیا بو، شنیدنی است؟ یعنی، با گوش و از طریق حسّ شنوایی احساس می‌شود؟ یقیناً این گونه نیست. ما بو را از طریق حسّ بویایی و با بینی احساس می‌کنیم اما شاعر این دو حس را با یک‌دیگر آمیخته و این از عوامل ایجاد موسیقی معنوی در شعر اوست.

* شعر را با کدام حس در می‌یابیم؟

تری و شیرینی با کدام یک از حواس، احساس می‌شود؟

آیا شعر و تری و شیرینی را با یک حس در می‌یابیم؟

شعر از مقوله‌ی شنیدنی‌هاست؛ یعنی، حسّی که با آن سروکار دارد، شنوایی است. تری یک چیز لمس کردنی است و حسّ لامسه آن را در می‌یابد. شیرینی یک امر چشیدنی است و چشایی، حسّ دریابنده‌ی آن است. در چهارمین شاهد، حافظ در یک ترکیب سه حس را با هم آمیخته است و از خواننده می‌خواهد تا شعر شنیدنی را لمس کند و بچشد. این حس‌آمیزی در شعر زیبایی ایجاد می‌کند.

* در آخرین مثال، سپهری از روشنی حرف خود سخن گفته است. روشنی امری دیدنی و حرف یک چیز شنیدنی است. شاعر در این مصراع، دو حسّ بینایی و شنوایی را با هم آمیخته و همین آمیزش از عوامل ایجاد موسیقی معنوی است.

حس‌آمیزی: آمیختن دو یا چند حس است در کلام؛ به گونه‌ای که با ایجاد موسیقی معنوی به تأثیر سخن بیفزاید و سبب زیبایی آن شود.

خودآزمایی

– در جمله‌ها، بیت‌ها و مصراع‌های زیر آرایه‌ی حس‌آمیزی را بیابید.

خداوند لباس هراس و گرسنگی را به آن‌ها چشانید. (آیه‌ی ۱۱۲، سوره‌ی نحل)

تیرگی می‌آید // دشت می‌گیرد آرام // قصّه‌ی رنگی روز // می‌رود رو به تمام

«سپهری»

مثل این است که شب نمناک است // دیگران را هم غم هست به دل //

غم من لیک // غمی غمناک است

«سپهری»

بوی دهن تو از چمن می‌شنوم

رنگ تو زلاله و سمن می‌شنوم

«مولوی»

از صدای سخن عشق ندیدم خوش‌تر

یادگاری که در این گنبد دوآر بماند

«حافظ»

نجوای نمناک علف‌ها را می‌شنوم

«سپهری»

با من بیا به خیابان

تا بشنوی بوی زمستانی که در باغ رخنه کرده

«سلمان هراتی»

به ترانه‌های شیرین، به بهانه‌های رنگین

بکشید سوی خانه مه خوب خوش لقا را

«مولوی»

آشنا هستم با، سرنوشت ترآب، عادت سبز درخت

«سپهری»

روشنی را بچشیم

«سپهری»